

بانگ آزادی

خاطرات شفاهی استاد احمدعلی راغب

کتاب بانگ آزادی خاطرات شفاهی احمدعلی راغب، آهنگساز سرودها و ترانه‌های معروف انقلاب به قلم محسن صفایی فرد است. بانگ آزادی زندگی و فعالیت‌های احمدعلی راغب به‌عنوان یکی از چهره‌های اصلی موسیقی انقلاب را از دوران کودکی و نوجوانی در بندرانزلی و بعدها حضور در تهران را در هفت فصل روایت کرده است. البته فصل پایانی «بانگ آزادی» به تصاویر و اسناد مرتبط با فعالیت‌های احمدعلی راغب اختصاص دارد.

نسل دهه شصتی‌ها با آواها و نواهای او بزرگ شده است. از سرود مدرسه‌ها و آوا شده، بابا خون داد و هم‌شاگردی سلام تا قطعات ارکسترال بانگ آزادی و شهید مطهر و امریکا ننگ به نیرنگ تو بگیرید تا تصنیف خجسته باد این پیروزی و ظفر مبارک و بعدها تا اولین آلبوم موسیقی پاپ بعد از جنگ مثل رقص گل‌ها و قطعاتی مثل گل می‌روید به باغ و بیا به امداد ناتوانان و... می‌توان گفت راغب، یکی از اصلی‌ترین آدم‌هایی است که چیزی به نام سرود و موسیقی انقلاب را در سال‌های پس از انقلاب بر سر زبان‌ها انداخت. او خالق دست‌کم ۲۰ اثر هیت و مگ‌اهیت (فراگیر) دوران انقلاب و پس از آن است که امروز بخشی از خاطره جمعی مردم ایران از دهه ۶۰ و ۷۰ شده‌اند.

”

گروهی از مردم ساری که به تهران آمده بودند همراه شده... جمعیت ۵ هزار نفره‌ای از مازندران به دیدار امام آمده بودند از میدان ژاله

دور می‌زدند که از آبسردار بروند به طرف مدرسه رفاه تا حضرت امام را ببینند، شعار الله اکبر، خمینی رهبر را با لحن آهنگین و سوز خاصی می‌گفتند، زن‌ها و مردها به صورت سؤال و جوابی شعار معروف الله اکبر خمینی رهبر را می‌گفتند متوجه شدم که انگار حالت شعار دادن شان لحن و ملودی خاصی دارد، صدای آن جمعیت انبوه درست عکس هم حرکت و به نت واحد می‌رسید انگار یک آهنگساز آن را ساخته است

بخشی از کتاب

اولین کارگروه بانگ آزادی بود. این سرود را خودمان به خودمان سفارش دادیم. برای اینکه از شعارهای مردم استفاده کنیم، آن‌ها را ثبت می‌کردیم، این شعار برای زمانی است که مردم شب‌ها روی پشت‌بام‌ها الله اکبر، خمینی رهبر می‌گفتند.

همان زمان بود که احساس کردم باید شعارهای مردم را وارد موسیقی کنیم، به همین منظور در یکی از دیدارهای حضرت امام با گروهی از مردم ساری که به تهران آمده بودند همراه شدم... جمعیت ۵ هزار نفره‌ای از مازندران به دیدار امام آمده بودند از میدان ژاله دور می‌زدند که از آبسردار بروند به طرف مدرسه رفاه تا حضرت امام را ببینند، شعار الله اکبر، خمینی رهبر را با لحن آهنگین و سوز خاصی می‌گفتند، زن‌ها و مردها به صورت سؤال و جوابی شعار معروف الله اکبر خمینی رهبر را می‌گفتند متوجه شدم که انگار حالت شعار دادن شان لحن و ملودی خاصی دارد، صدای آن جمعیت انبوه درست عکس هم حرکت و به نت واحد می‌رسید انگار یک آهنگساز آن را ساخته است...

بعد از مدتی که با آقای سبزواری بیشتر آشنا شدم، یک روز به ایشان گفتم مردم شعاری دارند من می‌خواهم روی آن موسیقی بگذارم وقتی کمی از آن را برایش خواندم، دیدم ایشان تأمل کوتاهی کرد و گفت این که همان بانگ آزادی من است و به سرعت توی کیف چرمی‌اش گشت و یک کاغذ بیرون آورد:

این بانگ آزادی ست، کز خاوران خیزد

فریاد انسان‌هاست کز نای جان خیزد...

شعر را خواندم و به آقای سبزواری گفتم شعر کمی طولانی است، گفت چقدر از آن را می‌خواهی؟ گفتم سه بند را می‌خواهم که اول وسط و آخر هر بند شما بتوانم ملودی «الله اکبر، خمینی رهبر» خودم را بکنجانم و در چهارچوب همین موسیقی هم باشد.

ایشان گفت خیلی خوب، امسال حضرت امام بعد از عید نوروز می‌خواهد پیام بدهد تو می‌توانی این اثر را طوری بسازی که بعد از پیام حضرت امام پخش شود و دوباره سرود شاهنشاهی پخش نشود؟ ما تقریباً دو ساعت درباره این سرود صحبت و آن سه بند را انتخاب کردیم. این اتفاق در اواخر اسفند سال ۵۸ افتاد، چون اثر برای نوروز ۵۹ آماده می‌شد. من همان شب این سرود را به خانه بردم تا نزدیک صبح بیدار بودم و ملودی‌اش را ساختم همان سرود معروف بانگ آزادی شد که الان بعد از هر اخبار نیم‌روزی از رادیو پخش می‌شود.